



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز: شهرداری مشهد مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴-۵۱ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

SHAHRRANNEWS.IR

۵شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

ميثاقنامه اخلاق حرفه‌ای



دمای هوای مشهد

۲۷٪

۳۷°

۲۳°

۳۰ صبح

۳۴ ظهر

۳۳ عصر

۲۸ شب

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۷:۰۹ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۴:۳۶ غروب آفتاب ۱۸:۵۰:۰۵ اذان صبح فردا ۰۲:۳۹:۱۷ اذان مغرب ۱۹:۱۱:۵۱ طلوع آفتاب فردا ۰۴:۲۴:۰۵

تکیه تماشا

خانه ای با درهای باز رو به آسمان

حمید سلطان آبادیان | باباجاجی که مرد، بچه هایش به صرافت افتادند که خانه قدیمی پدری را بفروشند. تا وقتی که او زنده بود این خانه برویایی داشت. در این خانه هیچ وقت بسته نمی شد، به روی همه باز بود. هر کسی توی محله مشکلی برایش پیش می آمد کلون در این خانه را می گوید پنجشنبه های هر هفته همه بچه ها ونوه، تنبچه ها برای ناهار خانه باباجاجی دعوت بودند. فواره حوض توی حیاط باز می شد و ماهی های قرمز توی آب زلال حوض برای خودشان جولان می دادند. باباجاجی توی حیاط می ایستاد و قد و بالای بچه هایش را تماشا می کرد. به پسر ها و تنهاد خترش می گفت: «هر روز بیاین اینجا از هم جدا نیاشین باباجان. در این خانه همیشه بازه. برکتی که توی این خانه هست تمومی نداره. این برکت از روضه های سیدالشهداست.» باباجاجی نوحه خوان بود. آن هم چه نوحه خوانی صدایش که بلند می شد بغض همه می شکست. سوزی که در صدای او بود. از عمق دلش بلند می شد. هر سال اول ماه محرم که می رسید. حال و هوای باباجاجی عوض می شد. انگار همیشه منتظر همین روزها بود. پرچم سیاهی که خودش از کربلا آورده بود را بر سر در خانه نصب می کرد. هر روز توی خانه مراسم روضه برگزار می شد. بچه هایش هم هر روز می آمدند. خودش دست به سینه دم در می ایستاد و با آن صدای گرم و مهربانش همه را به داخل دعوت می کرد. - «بفرمایید آقا جان.

چکمه

از درد تو تمام تنم تیر می کشد..... وقتی کسی به روی تو شمشیر می کشد طاقن ندارم این همه تنها بینم..... وقتی که چله چله کمان، تیر می کشد این بغض جان ستان که تویی کس ترین شدی..... پای مرا به بازی تقدیر می کشد ای قاری همیشه قرآن آسمان..... کار تو جزء جزء به تفسیر می کشد این که ز هر طرف نفست را گرفته اند..... آن کوچه را به مسلخ تصویر می کشد بر خیز ای امام نماز فرشته ها..... لشکر برای قتل تو تکبیر می کشد

از زبان حضرت عیدالله (ع) خطاب به سیدالشهدا (ع)، خاندان اهور

اول شخص

شنیدم سرت... بی قرارم عزیزم...*

روایتی از زندگی شهید بی سر، محسن حججی به مناسبت زادروزش که آینه دار فرهنگ عاشورا در جریان مقاومت اسلامی بود

گشت وگذارهایشان را رفته اند. پارک و سینما و رستوران را خسته کرده اند. هرچا می روند خوب است، خوش می گذرد، می گذرد. اما کافی نیست. ته تمام گذارهایشان می افتد به گلستان شهدا. محسن، بابلی که می خدند و قلبی که به هق هق افتاده برای هزارمین بار مداحی جواد مقدم را زیر باران زمزمه می کند: «دستامو ول نکن/ پرگ نوگرمو باطل نکن // بیا منو حرم ندیده زیر گل نکن» و بعد اشک هایش قاتی دانه های باران گم می شود. چقدر این دلنگی، مردافکن شده....

روز/داخلی/نمایشگاه

هفته دفاع مقدس است. نمایشگاه کوچکی، افتاده دست دل هایی بزرگ. جوان هایی که هیچ کدام از نزدیک حتی دستشان به اسلحه نرفته است، اما جوری از مفهوم شهدا ت میراث داری می کنند. انگار تمام جوانی شان پشت خاکریزها گذشته است. محسن، مسئول

غرفه کتاب و کتاب خوانی است. حیا و نجابت از سر و رویش می ریزد. از آن جوان های سربزه زیر چشم پاک که اگر جایی دلشان بلرزد، دست ها رسوایشان می کنند. روز دوم سوم نمایشگاه است که تمام قوایش را جمع می کند و لحظه عبور از کنار باب های لزان می گوید: سلام... از صبح روز بعد، موهایش را جوری با وسواس برابر آینه شانه می کشد که مادرش از برق تازه چشم های محسن می فهمد، شاه پسرش، بد جور دل باخته...

روز/داخلی/خانه

حالا سه سالی از آن سلام زیر لب می گذرد. آشنای دیروز، همدم هر روز و هر لحظه محسن شده. از جایی به بعد چشم ها کفاف عاشقانه هایش را نمی دهد. بریده دست نوشته هایش را می شود هر کجای خانه پیدا کرد. یک تکه کاغذ چسبانده روی آینه، رویش نوشته: «یادت باشه همیشه خدا هست. حتی اگه من نباشم.» روی دیوار راهرو نوشته: «از کتاب خوانی غافل نشید. اهل مطالعه باشید. کتاب خیلی راحت میتونه راه رو نشون بده.» روی در یخچال چسبانده: «همسر گلیم مواظب لقمه ای که وارد زندگی ات میشه، باش.» حالا خانه هم نمایشگاه کوچکی از عاشقانه های محسن شده. همه چیز آرام و روبه راه است. اما هردو بی آنکه چیزی بگویند می دانند این سکوت گرم و زیبا، آرامش ناپایدار قبل طوفان است. محسن، هست و نیست. خودش در خانه کنار زهراست. دلش جلو جلورفته جایی که مغناطیسیش مدام او را به خود می خواند.

روز/خارجی/گلستان شهدای اصفهان

باران تندی می زند. هرچه آدم عاقل می بینی پناه گرفته اند زیر درخت ها الا دو شیدای عاشق پیشه که نایلون کوچکی کشیده اند روی سرشان دارند مستانه وار زیر باران قدم می زنند.

اوراق حسینی

عشق پدر و پسر

«پدر، عشق و پسر» به قلم سید مهدی شجاعی کتابی هشتاد و هشت صفحه ای درباره بخش هایی از زندگی حضرت علی اکبر (ع) از تولد تا شهادت اوست. وقایع داستان از زبان علی اکبر (ع)، با نام غقب، روایت می شود. مخاطب سخن اسب، لیلا دختر ابی تره، مادر علی اکبر (ع) است که طبع داستان کتاب، در واقعه کربلا حضور نداشته و در بستر بیماری بوده است. نام فصل های کتاب، مجلس است و شجاعی در ۱۰مجلس به ذکر گوشه ای از زندگی علی اکبر (ع) پرداخته است. شجاعی برای نگارش «پدر، عشق و پسر» دیپلم افتخار چهارمین جشنواره کودک و نوجوان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را کسب کرده است. سید مهدی شجاعی متولد ۱۳۳۹در تهران، نمایشنامه نویس و نویسنده پرکار ایرانی است.

مردم بختار

افتتاح پروژه

تعریض پل شهید باهنر

محور جاده سرخس-مشهد

بهسازی کال طرق